

# سیر تحول قهقرایی دکتر عبدالکریم سروش در مسئله وحی

محمد عرب صالحی\*

دی و بهمن ۱۳۹۹

## اشاره

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر عرب صالحی، دانشیار گروه منطق فهم دین و رئیس پژوهشکده حکمت و دین‌پژوهی، دارای آثار و کتاب‌های مختلفی است که از جمله آن می‌توان به کتاب **مسئله وحی، فهم در دام تاریخی نگری، تاریخی نگری و دین و روش‌شناسی حکم** اشاره کرد.

❖ ایامی که در آن قرار داریم مصادف با سالگرد عروج سردار سپهبد شهید قاسم سلیمانی و روز رحلت علامه مصباح یزدی رحمته است. لطفاً پیش از گفت‌وگو درباره شخصیت آیت‌الله مصباح یزدی توضیحی بفرمایید؟

ابتدا رحلت عالم ربّانی، حکیم مجاهد آیت‌الله آقای حاج شیخ محمّد تقی

---

\* دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

**مصباح یزدی** را تسلیت عرض می‌کنم. فقدان این بزرگوار ضایعه‌ای بسیار سنگین و خسارت‌بار است. آیت‌الله **مصباح یزدی** از حیث جامعیت بی‌نظیر بود؛ چراکه در حوزه‌های مختلف صاحب‌نظر بودند، مسائل روز را مطرح می‌کردند و به شبهات روز پاسخ می‌گفتند. هم اثباتی کار کردند و صاحب‌مبنا بودند و هم در بسیاری از میادینی که به دین و آموزه‌های آن حمله می‌شد یک تنه مقابل همه می‌ایستادند و واقعاً مظلوم‌زندگی کردند. به آیت‌الله **مصباح یزدی** در برهه‌ای از دوران سیاسی انقلاب، هجمه زیادی شد و ایشان را از همه سو بایکوت کردند و نمی‌گذاشتند صدایشان به‌جایی برسد، گاهی به‌تنهایی به دانشگاه‌ها می‌رفتند و جلسه می‌گذاشتند. بعد از جلسه، بسیاری از دانشجویان می‌آمدند و از ایشان حلالیت می‌طلبیدند. به بیان مقام معظم رهبری بعد از شهید مطهری در پاسخ به شبهات نسل جوان، کسی مانند آیت‌الله **مصباح** نبود. ایشان درباره آیت‌الله **مصباح یزدی** فرمودند:

بنده نزدیک به چهل سال است که جناب آقای **مصباح** را می‌شناسم و به ایشان به‌عنوان یک فقیه، فیلسوف، متفکر و صاحب‌نظر در مسائل اساسی اسلام ارادت قلبی دارم، اگر خداوند متعال به نسل کنونی ما این توفیق را نداد که از شخصیت‌هایی مانند علامه **طباطبایی** و شهید **مطهری** استفاده کند، اما به لطف خدا این شخصیت عزیز و عظیم‌القدر، خلأ آن عزیزان را در زمان ما پر می‌کند (روزنامه جوان، ۱۴ شهریور ۷۸، ص ۱ - ۲).

دانشمند بسیار عمیق و جامعی بودند که امروز با خسارت بزرگ نبود ایشان مواجه شدیم؛ در واقع آیت‌الله **مصباح**، سردار **سلیمانی** جبهه فرهنگی و علوم انسانی بودند چه اینکه سردار **سلیمانی**، **مصباح** جبهه مقاومت و جهاد در راه

خدا بود. رحمت و رضوان الهی بر این دو سردار بزرگ و راهشان پر رهرو باد.

❖ به عنوان اولین سؤال بفرمایید تطور فکری دکتر سروش درباره حقیقت وحی چیست؟

۵۵



نخست باید در نظر داشت که بحث ما درباره حقیقت وحی و هستی‌شناسی وحی است و به تعریف وحی و استعمالات قرآنی آن نمی‌پردازیم. برای یافتن تعریف و استعمالات وحی می‌توان به کتاب‌ها رجوع کرد؛ بحث ما در مقوله تعاریف نیست. می‌خواهیم در این باره صحبت کنیم که در ماجرای وحی، بین خدا و رسول او چه گذشت؟ ماهیت و حقیقت وحی چیست؟

نکته دوم این است که تطور فکری، فی‌نفسه نه امری مذموم است و نه مطلوب؛ لذا در اصل تطور فکری بحثی نداریم. مهم مسیری است که تطورات فکری یک انسان در پیش گرفته و سرانجامی که به آن منتهی می‌گردد؛ ما می‌خواهیم ببینیم تطور فکری دکتر سروش درباره قرآن و وحی به چه سمتی سیر کرده است. سوگمندان باید گفت با گذشت زمان، ایشان در سیر فکری خود هر روز از مبانی دینی، بدیهی‌ت دینی و آموزه‌های کتاب و سنت، فاصله بیشتری گرفته است. دکتر سروش در ابتدای انقلاب مانند دیگران وحی را امری الهی با منشأ الهی می‌دانست که تعریف مشترکی با دیگر عالمان داشت. آرام آرام به جایی رسید که اظهار کرد: وحی، امری الهی با منشأ بشری است. ایشان می‌گوید: خداوند، پیامبر را آفرید و وحی از دل حضرت رسول جوشید؛ آن‌چنان‌که خداوند زنبور عسل را آفرید، زنبور هم روی گل‌ها می‌نشیند و عسل به جامعه تحویل می‌دهد.

شاید مخاطبان مابار معنایی این گزاره را ندانند. وقتی چیزی از قلب انسان سرازیر شد در حد اعلاى خود، مثل شهودات شخصى عرفا مى‌شود: اولاً برای کسی حجت نیست. ثانیاً امری بشری و تجربه درونی شخصى است و ثالثاً هر امر بشری، امکان اشتباه دارد. وقتی اصطلاح «تجربه دینی» از فلسفه غرب وارد شد، بار معنایی خودش را دارد و مى‌شود: «امر بشری شخصى خطاپذیر» و سرووش این لوازم را پذیرفته است؛ مستحضر هستيد که تجربه درونی دینی دانستن وحی، قائلان زیادی در غرب دارد و از جمله آنها جناب **شلایرماخر** است که از بنیان‌گذاران این نظریه است یا آقای **ویلیام جیمز** که هر کدام از زوایای خاصی، وحی را بررسی کرده‌اند. صراحتاً مى‌گویند: وحی از سنخ تجربه درونی دینی است. جناب **سرووش** هم همین معنای غربی را مى‌پذیرد که وحی تجربه دینی، بشری، شخصى و خطاپذیر است. این مرحله دوم تطور فکری ایشان است که وحی را قابل نقد و بررسی مى‌دانند؛ یعنی مى‌توانیم بعضی را بپذیریم و بعضی را رد کنیم.

در مرحله بعدی ایشان گفت: اساساً وحی از سنخ رؤیاست. پیامبر در «عالم رویا» این مطالب را دید. این رویاها مانند رؤیاهای ماست و نیاز به معبر دارد. آن محذورات پیشین در اینجا هم پیش مى‌آید که رؤیا ممکن است برخاسته از پیش زمینه‌های ذهنی انسان باشد یا ظرفیت انسان در کیفیت آن، دخیل واقع شود.

این خود یک تحول و تطور فکری است اما تحولی قهقرایی و رو به سقوط و دور شدن از دین و آموزه‌های دینی.

**مهم‌ترین خطایی که جناب سرووش و هم‌فکران او اینجا مرتکب شده‌اند خطای**



روش شناختی است که منحصر در مسئله وحی هم نیست. یعنی راهی را که برای تبیین ماهیت وحی پیموده‌اند از ابتدا بیراهه است؛ استاد مطهری درباره وحی می‌گوید: «ما در ماجرای وحی حضور نداشتیم تا ببینیم بین خدا و پیامبرش چه گذشت؟! بنا بر این هر چه ما بگوییم تخمین و گمان است». سؤال ما از دکتر سروش این است که مگر شما آنجا بودید و حقیقت وحی را حس کردید؟! اینکه بدون حضور در یک ماجرا از حقیقت و واقعیت آن سخن بگوییم صرف احتمال و ظن و گمان است؛ احتمالات ما ممکن است مطابق واقع هم باشد، ولی اعتبار علمی ندارد! فقط کسی می‌تواند از حقیقت وحی پرده بردارد که در آن ماجرا حضور داشته و آن وجود مقدس پیغمبر بوده که وحی را ارائه کرده و امیرالمؤمنین علیه السلام که پیامبر خدا درباره‌اش فرمود: «إِنكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى: به‌طور قطع تو هم می‌شنوی هر چه را من می‌شنوم و می‌بینی آنچه را من می‌بینم» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲). می‌خواهم بگویم تنها راه رسیدن به حقیقت وحی، نقل است؛ چون پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام ماجرا را دیده‌اند سخنان در این زمینه اعتبار دارد، ولی عقل ما در آنجا حضور نداشته است تا نقل واقع کند، این بزرگ‌ترین خطای روش شناختی آقای سروش است.

❖ می‌توان گفت که تطور فکری دکتر سروش در بخش حقیقت وحی پارادوکسیکال است؟

در ابتدا وحی را امری الهی و در پایان آن را امری بشری می‌داند؛ یعنی به تدریج از دین و آموزه‌های آن فاصله گرفته‌اند. در آموزه‌های دینی اگر همه آیات و روایات را جست‌وجو کنید نمی‌توانید آیه یا روایتی در تأیید بشری بودن منشأ وحی پیدا کنید. آیات فراوانی، صریحاً، منشأ وحی را خداوند دانسته و بخشی

دیگر از آیات قرآن، منشأ بشری وحی را نفی می‌کند. قرآن در یک دسته از آیات، علاوه برمعانی، حتی زبان عربی قرآن و الفاظ آن را نازل شده از سوی خدا می‌داند و از وحی، به تلاوت و قرائت قرآن بر پیامبر تعبیر شده و یا پیامبر را به قرائت و تلاوت آنچه بر او وحی گردیده فرا می‌خواند؛ پیداست که تلاوت و قرائت جایی است که الفاظی در بین باشد:

فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ: پس هنگامی که ما قرآن را قرائت کردیم، تو هم خوانندم آن را دنبال کن (قیامت: ۱۸).

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْزِيلُهَا عَلَيْكَ يَا حَقُّوقٌ: این آیات خداوند است که به حق بر تو تلاوت می‌کنیم (آل عمران: ۱۰۸).

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا: ما به زودی بر تو «قول» سنگینی را می‌افکنیم (مزمّل: ۵).

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ: به راستی ما این قرآن را «عربی» قرار دادیم، شاید تعقل کنید (زخرف: ۳).

دسته دیگری از آیات دلالتی دوسویه دارند؛ از یک طرف به نحو صریح بر این امر دلالت دارند که قرآن از سوی خدا نازل شده و از سوی دیگر، انتساب قرآن به پیامبر را نفی می‌کنند:

تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ: قرآن از جانب پروردگار عالم فرود آمده و اگر پیامبر پاره‌ای از گفته‌های خودبافته را به ما نسبت می‌داد او را به شدت مؤاخذه می‌کردیم و سپس رگ قلبش را می‌زدیم (الحاقه: ۴۶ - ۴۳).

این آیه از جهت دیگری هم دلالت دارد که قرآن، جوشیده از درون پیامبر نیست و آن نحوه خطاب عتاب آلود و تهدیدکننده بودن خطاب است:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ: پیامبر به خواسته و انتخاب خود سخن نمی‌گوید بلکه فقط وحی الهی را که خداوند به او آموخته بیان می‌کند (نجم: ۵ - ۳).

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لِقَوْمِكَ: آیات الهی بخشی از اخبار غیبی است که ما به تو وحی کردیم و نه تو و نه قوم تو آن را نمی‌دانستید (هود: ۴۹).

اشاره دیگری که در این آیه هست اینکه پیامبر را از بعضی از اخبار غیبی آگاه شده می‌داند و نه از همه آن: «وَلَوْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا: اگر منشأ قرآن غیر خداوند بود هر آینه در آن اختلافات فراوانی می‌یافتند» (نساء: ۸۲). دسته‌های مختلف دیگری از آیات بر این امر دلالت دارند که در این مصاحبه مجال ذکر آن نیست.

ظاهراً جناب دکتر سروش توجهی به این آیات ندارند و آنچه در ذهن خود به آن رسیده را بر آیات قرآن مقدم می‌کنند.

#### ❖ آیا شبیه چنین تحول فکری باز هم برای ایشان رخ داده است؟

شبیه همین تحول فکری در حوزه دین‌شناسی هم برای دکتر سروش اتفاق افتاده که اکنون به آن می‌پردازم.

آقای سروش چندین سال پیش، کتابی به نام **قبض و بسط تئوریک شریعت** نوشت. من آن کتاب را چندین بار خواندم در آن کتاب بیش از سی بار تأکید کرده بودند: دین، امری الهی، ثابت، مانا و ماندگار است. آنجا در بحثی معرفت‌شناختی تصریح می‌کند که آنچه تغییرپذیر و نسبی است فهم علما،

مفسران و فقیهان است. کتاب بعدی ایشان، **بسط تجربه نبوی** بود. در مقدمه این کتاب می‌گوید: «تاکنون معرفت دینی را امری نسبی و تاریخی و گذرا می‌دانستم، ولی از این پس، خود دین را نسبی، تاریخی و گذرا می‌دانم». در این کتاب، قائل است که باید تعریفی از دین داشته باشیم و آن‌گاه آن را منطبق بر آموزه‌های کتاب و سنت کنیم؛ یعنی برون دینی به تعریف دین پردازیم.

اینجا هم همان خطای روش‌شناختی را تکرار می‌کند. جناب **سروش** در این کتاب، ابتدا پوستینی کوچک برای دین می‌دوزد و آن را صرفاً مربوط به تأمین سعادت اخروی می‌داند؛ لذا هرآنچه مربوط به سیاسات و اجتماعیات است از حوزه دین خارج می‌شود.

ما یک سال است که در قرآن به مطالعه‌ای جمعی می‌پردازیم در این میان به جمله‌ای از آیت‌الله معرفت رسیدم که می‌فرمایند: «۷۰ درصد آیات قرآن، احکام اجتماعی است». ما در همین کار گروهی که به نیمه قرآن رسیده‌ایم می‌بینیم بیش از این مقدار است! بعضی سوره‌ها تا ۹۰ درصد آیاتشان از اجتماعیات است که به تفصیل مشخص کرده ایم. چند آیه مربوط به امر به معروف و نهی از منکر است، چند آیه مربوط به جهاد، انفاق، جنگ و قتال و... درحالی‌که بنا به تعریف آقای **سروش** باید بخش اعظم آیات را از مفهوم دین خارج کرد.

**دکتر سروش** کسی است که ابتدا **نهج البلاغه** را تدریس می‌کرد و کتاب و سنت را قبول داشت، ولی حالا خود دین را امری تاریخی می‌پندارد. ایشان دین را شامل ذاتیات و عرضیات می‌داند؛ ذاتیات برای همه زمان‌ها کاربرد دارد و درست است، ولی عرضیات باید در همان زمانه و فرهنگ عربی و بدوی جامعه پیامبر خاتم دفن شود.

مقاله **ذاتیات و عرضیات دین** در همان کتاب **بسط تجربه نبوی** چاپ شده است.



این کتاب، مجموعه مقالات و سخنرانی‌های ایشان است. در این مقاله اندک مسائلی را از ذاتیات دین برمی‌شمرد. آقای مجتهد شبستری هم تنها «سلوک توحیدی» را ذاتی دین می‌داند و همه گزاره‌های دیگر را از ذاتیات بیرون می‌بیند؛ یعنی شما موحدانه زندگی کن. اینکه چطور می‌شود موحدانه زیست را زمانه معلوم می‌کند نه کتاب و سنت! آقای مصطفی ملکیان هم برداشتی که از حدیث «أَمَّا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» دارد اینکه صرفاً اخلاقیات، ذاتی دین هستند. کلمات این متفکران پر از مغالطه و خلط مباحث است؛ مثلاً پیامبر در همین حدیث، به «هدف دین» اشاره دارد که تخلّق جامعه به اخلاق الهی است و نه «خود دین». دین، یک راه است! مکرر در قرآن تأکید شده که دین، صراط است که البته این راه ما را به تخلّق به اخلاق الهی می‌رساند. بله، اگر بخواهیم تدبیر جامعه را بسنجیم به سراغ میزان اخلاق‌گرایی مردم می‌رویم نه اینکه هدف دین را با محتوای دین، خلط کنیم. سروش حتی مسئله امامت و تعداد ائمه را هم عرضی دین می‌داند.

### تحول قهقرایی در بخش فلسفه سیاست و حقوق

نمونه دیگر تحول فکری ایشان به سیر قهقرا در فلسفه سیاسی نمودار است. دکتر سروش در ابتدا از اعوان حکومت و انقلاب به شمار می‌رفت و در شورای انقلاب فرهنگی عضو بود. همین شخص رأی به تعطیلی دانشگاه‌ها داد، اما امروز، دین را از سیاست جدا می‌داند و معتقد به لیبرالیسم است که به‌طور کلی از نظریه اسلامی منقطع است. تحول ایشان در فلسفه حقوق هم شنیدنی است. انسانی که متشرّع و متدبیر بود حالا می‌گوید: «در زمانه ما انسان، محقّ است نه مکلف و هم جنس بازی حق انسان امروز است!» البته راه

فراری هم باقی می‌گذارد و می‌گوید: «من نمی‌گویم کدام حق است و کدام ناحق، بلکه می‌خواهم وضع جامعه امروز را بیان کنم»، اما ایشان در مشی عملی خود، غالباً حق داشتن را ترویج می‌کند نه اینکه چه چیزی حق است.

❖ دکتر سروش می‌گوید: «خدا سخن نگفت و کتاب نوشت، بلکه انسان تاریخی به جای او سخن گفت و کتاب نوشت» در این باره و ادله ایشان نیز توضیح دهید.

ایشان ادله مختلفی برای ادعای خود دارد که در این مصاحبه نمی‌توان همه را مطرح کرد. بنده در کتاب *نقد مبانی تاریخ مندی قرآن و کتاب تاریخی نگری و دین* مفصلاً به این ادعاها پرداخته‌ام. آقای دکتر سروش دو مشکل اساسی دارد که نتوانسته حل بکند؛ یکی اینکه رابطه آیات قرآن با حوادث عینی ۲۳ ساله نبوت پیامبر را نتوانسته درست هضم کند و ایشان گمان کرده که قرآن از پی این حوادث به وجود آمده است؛ یعنی این حوادث بوده‌اند که محتوای قرآن را ساخته‌اند. نکته دوم اینکه ایشان در انسان‌شناسی و پیامبرشناسی به شدت می‌لنگد و بسیار ضعیف است؛ هم انسان را تقلیل می‌دهد و هم پیامبر را در حد انسان‌های عادی فرومی‌کاهد.

### چالش قرآن‌شناختی دکتر سروش

اما درباره مشکل اول، نظرشان این است که قرآن، حیث دیالوگی با وقایع عینی دارد که اگر پیامبر در جای دیگری بودند قرآن چیز دیگری بود و اگر فرهنگ و وقایع، گونه‌ای دیگر بود قرآن تفاوت می‌کرد. حتی می‌گوید: «اگر

پیامبر مثلاً ده سال دیگر عمر می‌کرد قرآن فربه‌تر می‌شد». از لوازم نظر ایشان این است که قرآن کریم، پاسخ‌گوی همان حوادث و نظایر آنهاست و لاغیر. بنده مفصلاً در چند مقاله این را نقد کرده‌ام. ما رابطه قرآن و حوادث تاریخی را می‌پذیریم، ولی *سروش* گمان کرده چون قرآن در پی حوادث آمده خودش هم تاریخی است. ما معتقدیم خداوند از قالب این حوادث استفاده کرده و آنچه برای همه زمان‌ها برای بشر راهگشا و هدایتگر است را بیان نموده است. یکی دو مثال می‌زنم؛ مثلاً حادثه غدیر، یک واقعه تاریخی بود که خدای متعال در پی آن، آموزه امامت را نازل کرد، البته تشریح غدیر از سابق بوده ولی ما طبق باور ایشان سخن می‌گوییم، خدای متعال با استفاده از این حادثه تاریخی، تا روز قیامت یک مبین معصوم در کنار قرآن گذاشت که این امامت باید تمام مسائل جدید را پاسخ‌گو باشد. یعنی خداوند در یک حادثه تاریخی آموزه‌ای نازل کرد که از آن پس، ضمانت بقای اسلام در همه زمان‌ها مشخص شد و مکانیزم پاسخ‌گویی قرآن به مسائل نوپدید تا روز قیامت در دل قرآن تعبیه شد. مثال دیگر اینکه خداوند متعال در کتاب و سنت، وظایف حکومتی را برای حاکم شرع، تشریح کرد و با یک قانون، تکلیف متغیرهای بسیاری را در طول زمان‌ها و اعصار روشن ساخت. جناب دکتر *سروش* به غلط گمان کرده که چون دستورات قرآنی در پی حوادث تاریخی آمده‌اند آنها هم تاریخی هستند. درباره رابطه قرآن با فرهنگ آن زمان، البته در این حد را می‌پذیریم که اگر پیامبر در کشوری با زبان دیگر نازل می‌شد قرآن هم همان زبان را داشت یا نام جنگ‌ها و افراد تغییر می‌کرد، اما آقای *سروش* مجموع مؤلفه‌های فرهنگی قرآن را برگرفته از فرهنگ شبه جزیره عربستان آن روز می‌داند؛ درحالی‌که بارها و بارها در آیات

قرآن، پیامبر اکرم از پیروی فرهنگ جاهلیت منع شده است.

### چالش نبوت‌شناختی دکتر سروش

مشکل بعدی، انسان‌شناسی و پیامبرشناسی سروش است. او می‌گوید: «پیغمبر محصول فرهنگی جامعه جاهلی بود». این یعنی پیامبر، زمان مند است و به درد زمان‌های دیگر نمی‌خورد؛ نظیر یک محصول هنری که برای جامعه و زمان خاصی، برجستگی و درخشندگی دارد. ببینید در زمانه ما مثلاً فیلم امام علی علیه السلام یا مختارنامه یک محصول فرهنگی تولید شده در زمان ماست. اقتضائات این زمان باعث تولید چنین اثر فرهنگی و هنری شده است، اما پس از گذشت مدتی این اثر از مد افتاده و دیگر کارآیی زمان خود را ندارد و باید با آثار بهتر جایگزین شود. دقیقاً وقتی ایشان قرآن را محصول فرهنگی زمان بعثتی داند چنین معنایی را اراده می‌کند؛ آقای سروش، قائل است که در زمان‌های دیگر هم دیگرانی آمده‌اند که مطالبی متفاوت و جدید علاوه بر قرآن گفته‌اند؛ مثلاً مولوی را پیامبری می‌داند که کتابش **مثنوی** است. ایشان می‌گوید: «تا قبل از مولوی ما بال ایمان را داشتیم و مولوی بال عشق را هم اضافه کرد و الان می‌توانیم به خوبی با دو بال ایمان و عشق پرواز کنیم». در آخرین سخنرانی خود هم بر این مطلب صحه گذاشته و کلا چهرهای خشن از پیامبر و قرآن به نمایش گذاشته است و مهربان‌ترین پیامبر در دنیا و آخرت را در حد یک عارف مسلح طرفدار کشت و کشتار معرفی کرده است؛ و حبّ و محبت را مربوط به مسیحیت دانسته و پیامبر رحمت اسلام را عاری از آن می‌داند! خیلی عجیب است ایشان حتی به صریح آیه قرآن توجه نمی‌کند و حرف خودش را می‌زند؛

قرآن می‌فرماید: «فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُضِّتُوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران: ۱۵۹) «به‌خاطر رحمت و مهری که خدا در قلب تو گذارده با آنها نرم و لطیف برخورد می‌کنی و اگر انسان خشن و قسی‌القلب بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند». یا در آیه دیگر پیامبر را رحمت برای عالمیان نامیده است؛ (انبیاء: ۱۰۷) و در آیه دیگر پیامبر را حریص نسبت به امورات مردم دانسته و به زحمت افتادن مردم را برای پیامبر سخت و ناراحت‌کننده می‌داند (توبه: ۱۲۸). به راستی چرا دکتر سروش بر این واقعیات چشم می‌بندد و این آیات را نادیده می‌انگارد؟ قرآن کریم، سرتاسرش محبت و عشق است. همین آیه استرجاع «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۵۶) همه‌اش عشق است و بسیار فراتر از شعر «بشنو از نی ...» مولوی، حکایت و شکوه از دورافتادگی از معشوق است «رَجَالَ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (نور: ۳۷) که بیع و تجارت را بازدارنده مردان الهی از یاد معشوق نمی‌داند:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ: که جنس انسان را نیازمند و بر محوری فناپذیر می‌داند، که بی‌نیاز مطلق و پسندیده و حمید مطلق است (فاطر: ۱۵).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتُمْ فِي الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا: ای کسانی که ایمان آورده اید، چه شده است شما را که وقتی به شما گفته می‌شود در راه خدا کوچ و مهاجرت کنید، به زمین می‌چسبید، آیا به زندگی دنیایی رضایت داده اید؟ (توبه: ۳۸).

این آیه چسبیدن به زندگی پست مادی را در قبال پرواز به سوی خدا، دون‌شان انسان می‌شمارد.



أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ: که یاد معشوق واقعی را تنها آرام بخش دل طوفانی آدم می‌داند (رعد: ۲۸).  
 إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بُيُوتٌ مَرصُوعَةٌ: خداوند به کسانی که در راه او مجاهده می‌کنند و همچون دژ آهنین و تسخیرناپذیرند، عشق می‌ورزد (صف: ۴).

آیات ۲۲ تا ۲۴ سوره حشر، آیه الکرسی و صدها آیه دیگر، همه در توصیف عشق، معشوق، عاشق و رابطه بین آن دو است.  
 دکتر سروش مولوی، سهروردی، غزالی و ملاصدرا را پیامبران زمان خود می‌داند که از پیغمبر مطالب بهتری آورده‌اند و از پیامبر کمک می‌طلبند که خودش نیز بتواند برای زمانه ما چنین محتوایی بیافریند. / احمد کسروی هم چنین ادعایی داشت و مدعی پیامبری بود. سروش هم مانند کسروی خاتمیت را نمی‌پذیرد، اما همین دکتر سروش وقتی می‌خواهد در مورد ائمه علیهم‌السلام نظر دهد معتقد است ولایت پیامبر بعد از او پایان یافته و به هیچ‌کس منتقل نشده است و این هم خود یکی از تناقضات ایشان است.

#### ❖ لوازم الهیاتی این تفکر را هم بفرماید.

این تفکر، بسیار خطرناک است. اولین لازمه آن این است که قرآن کریم که تنها کتاب آسمانی دست نخورده و تحریف نشده است، از حجیت ساقط می‌شود. اگر کتاب و سنت حجت نباشد دین و دینداری بی‌معنا می‌شود، دین یک امر عرفی بشری می‌شود نه امر الهی؛ وقتی قرآن از حجیت افتاد دیگر همه علوم اسلامی بی‌معنا می‌شود و تمام علوم انسانی اسلامی را باید تعطیل کرد.

اینکه این آقایان علم دینی را قبول ندارند می‌تواند به همین خاطر باشد. بالأخره حداقل مبانی، اهداف و غایات علم دینی از کتاب و سنت اصطیاد می‌شود. نکته دیگر اینکه نه تنها کتاب و سنت از حجیت می‌افتد، بلکه هیچ آموزه ثابت و مانایی در حوزه علوم انسانی و دین نخواهیم داشت؛ چون همه اینها تاریخی می‌شوند. هیچ الگو و اسوه ثابت و ماندگاری هم نخواهیم داشت؛ وقتی شخصیت عظیم پیامبر و سنت او تاریخی شود، دیگر بقیه علوم و مسائل، به طریق اولی این‌گونه هستند. در یک کلام باید گفت نتیجه دیدگاه‌های سروش به تدریج منتهی به خروج از دین الهی و فاصله گرفتن روزافزون از آموزه‌های قرآن و امامان علیهم‌السلام می‌گردد.

اگر اظهارات این افراد منظومه شود تناقضاتشان آشکار می‌گردد. دین، عملاً با تاریخ مند بودن دیگر کارکردی نخواهد داشت. بعضی گفته‌اند کارکرد دین، صرفاً معنویت است و آن معنویتی که امروز مدنظر است از طریق دین، دست یافتنی نیست و باید معنویت رها شده از دین را جست.

#### ❖ آیا دکتر سروش در بعد شخصیتی خود، اقتضانات فکرش را می‌پذیرد؟

ما در حیطه مسائل شخصی ایشان وارد نمی‌شویم، اما ایشان صریحاً قائل به لوازمی است که برشمردیم. در نامه‌ای که به آقای سبحانی نوشته بود هفت آیه از قرآن در خصوص علوم طبیعی را آورده و مدعی شد که خطا دارند. کل جریان اعتزال نو که خود را به معتزلیان قدیم منتسب می‌کنند این‌طورند؛ کسانی همچون: محمد مجتهد شبستری، حبیب‌الله پیمان، تا حدی مصطفی ملکیان و در کشورهای غربی و عربی هم فراوان هستند. البته آقای سروش به اقتضای

مخاطبان حرف‌هایش را تغییر می‌دهد؛

### عقبه فکری دکتر سروش

❖ بالأخره تفکر در خلأ شکل نمی‌گیرد. به نظر شما منشأ و عقبه فکری دکتر سروش کجاست؟

دکتر سروش و هم قطاران ایشان، گرچه از حیث سواد علمی جامع اطلاعاتی از اسلام و قرآن هستند اما طعم عمق اسلام را نچشیده‌اند و به اصطلاح اسلام را صرفاً مزمه کرده‌اند؛ اسلام در عمق وجودشان رسوخ نکرده است، بحث من بی‌سوادی نیست چه آنکه همین دکتر سروش، **نهج البلاغه** و **مثنوی** را هم حفظ است. اینها چون به عمق مبانی اسلامی پی نبرده‌اند و استخوان‌بندی و چهارچوب معرفتی‌شان با مبانی دینی عجین نشده است وقتی به سراغ مبانی غربی و فلسفه آن رفته‌اند، در آن هضم و مضمحل شده‌اند. در فلسفه علم غربی، فلسفه دین غربی و مباحث هرمنوتیک، ایشان به شدت متأثر از افکار غربی هاست. از پوپر به شدت، متأثر از هرمنوتیک فلسفی **گادامر** و دیگران است. چند سال پیش وقتی استاد من پایان نامه بنده را در هرمنوتیک فلسفی دید گفت: «من تعجب می‌کنم که دکتر سروش همین حرف‌ها رازده ولی نگفته مال کیست». مبناي انسان‌شناسی ایشان، دقیقاً مبناي هایدگری و گادامری است که انسان را محصور در زمان، فرهنگ و آداب و رسوم جامعه خود می‌داند و با اینکه روح مجرد انسان را قبول دارند قائل‌اند که انسان نمی‌تواند فراتاریخ و فرازمان خود باشد. متأسفانه اکثریت قریب به اتفاق نومعتزلی‌ها خود



را عقل‌گرا می‌دانند، ولی منظور آنان، عقل خودبنیاد غربی است و نه آنچه در شیعه تأکید می‌شود. غالباً یا در غرب و دانشگاه‌های غربی درس خوانده‌اند یا در دانشگاه‌های غربی موجود در کشورهای اسلامی. این آقایان، به شدت از مباحث معرفت‌شناسی غربی متأثرند.

نکته دیگری که درباره دکتر سروش می‌توان گفت این است که ایشان علاوه بر تأثیر پذیری از فیلسوفان غربی، از فیلسوفان عربی مانند ابوزید هم به شدت متأثر است. آقای سروش علاوه بر انگلیسی به عربی هم مسلط است و کتاب‌های عرب‌ها را می‌خواند. گاهی می‌بینیم عین کلام ابوزید در کلمات سروش هم متبلور است. آقای مجتهد شبستری هم بسیاری از سخنان پل ریکور را در هرمنوتیک کتاب و سنت خود می‌آورد بدون اینکه نسبت بدهد که این سخن از کیست!

❖ بعضی از روشنفکران قائل‌اند که ما در حال شدن هستیم که این مقتضی بی‌ثباتی است. آیا این مدح است یا ذم؟

«شدن» دو جور است؛ گاهی انسان در مسیر تکامل قرار دارد که در اسلام هم این مسیر، بسته نیست و هرچه برویم تمام نمی‌شود. پیامبر ما هم که اشرف مخلوقات عالم و کامل‌ترین آنهاست همواره در مسیر تکامل به سوی خداوند است حتی با همین صلوات‌های ما علو مرتبه می‌یابد؛ چون آن طرف مسیر که به سمت خداست نامحدود است، اما گاهی انسانی سقوط می‌کند و با اینکه در جهان مادی قرار داده شده تا به سمت تجرد برود روز به روز صیورت خود را در مسیری مادی قرار می‌دهد او هم در حال شدن است. این چه شدنی است که انسان، یک دهه بر موضعی پافشاری کند و دهه بعد همه را باطل سازد، مگر ما

چقدر فرصت زندگی داریم؟ بنابراین باید بر هدفی قطعی و یقینی متمرکز شویم و مسیرشدن را بر طبق آن و با راهنمایی کسانی که راه را رفته‌اند ترسیم کنیم.

اما در ادامه، اینکه چرا اینها به این افکار رسیدند خاطره‌ای را از جناب **سروش** نقل می‌کنم که آن را از فرد موثقی شنیدم که خود او از پنج نفر موثق دیگر که همه در آن جلسه حضور داشته و شاهد ماجرا بوده‌اند، شنیده بود. ماجرا از این قرار است که آقای **سروش** به محضر عارف بزرگ، سید **عبدالکریم کشمیری** می‌آیند و دستورالعمل سلوکی می‌خواهند. قریب به این مضمون که **مرحوم کشمیری** می‌پرسند: می‌خواهی عمل کنی؟ دکتر **سروش** عرض می‌کند: می‌خواهم عمل کنم. **مرحوم کشمیری** در آنجا دستورالعملی به جناب ایشان می‌دهد که خود جناب **سروش** می‌دانند و بنده نمی‌خواهم آن را بازگو کنم، ولی خطاب به ایشان عرض می‌کنم اگر آن روز به آن دستورالعمل گردن نهاده بودند و غرور علمی خود را می‌شکستند امروز فرسنگ‌ها از حقیقت قرآن و اهل بیت پیامبر فاصله نگرفته بودند.

#### ❖ روش دکتر سروش در به کرسی نشاندن مطالب خود چگونه است؟

یکی از روش‌های آقای دکتر **سروش** این است که وقتی می‌خواهد آموزه‌های دینی را زیر سؤال ببرد نوعاً دوپهلوی حرف می‌زند؛ یعنی راه فراری برای خود باز می‌گذارد که نمونه‌هایش را گفتم؛ لذا توصیه من به جوانان این است که ابتدا مبانی دکتر **سروش** را بگیرند آن‌گاه پای سخنانش بنشینند.

مشی دیگر ایشان، استفاده از روش تحلیل به‌جای برهان و استدلال است. تحلیل به این معنا که مثال‌های عینی همه پذیر را می‌گیرد و بر کل تعمیم می‌دهد.

این باعث غفلت مخاطب می‌شود و این تصور را برایش ایجاد می‌کند که همه جا همین‌گونه است.

روش دیگر ایشان اخذ فراوان مطالب از منابع گوناگون و از دانشمندان مختلف است، بدون اینکه آن منبع را ذکر و مستند کند، «نسبیت معرفت» و «هرمنوتیک فلسفی» از همین قبیل هستند.

از خصوصیات دیگر آقای سروش، هوکردن رقیب با الفاظ زشت است. ایشان با قلم و بیان ادبی که دارد، طرف مقابل خود را از پاسخ‌های بیشتر منصرف می‌سازد. در آغاز ممکن است مودب وارد شود، ولی با تبادل چند نامه، وقتی در منطق و استدلال کم می‌آورد شروع به فحاشی ادبی می‌کند که این اتفاق، فراوان روی داده است.

باز از خصوصیت‌های او امتناع از رودررو شدن با شخصیت‌های علمی قوی است. البته در دو جا آن هم به‌طور خصوصی با علامه جعفری و آیت‌الله مصباح مناظره داشته‌اند. در گفت‌وگو با علامه جعفری، علامه تأکید می‌کند اگر باز هم مطلبی مانده مطرح کنند تا بحث شود. در آخر خطاب به دکتر سروش می‌گویند که حالا که جوابت را گرفتی، دیگر اینجا و آنجا فلان حرف باطل را مطرح نکن! ولی جناب سروش، چند روز بعد در دانشگاهی دیگر علیه کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام سخنرانی می‌کند.

روش دیگر ایشان، طرح ادعاهای علمی تخصصی خود برای دانشجویان کارشناسی و مبتدی است که تازه دیپلم گرفته و وارد دانشگاه شده‌اند که متأسفانه نوعی عوام‌فریبی است. یک دانشجوی مبتدی ما چقدر در مسائل فلسفه دین و فلسفه علم ورود دارد که ما به خود اجازه بدهیم ذهن با صفای او

را با مطالبی ضد قرآن و اهل بیت علیهم السلام مغشوش کنیم. آیا این است معنای تعلیم و تعلم. بسیاری از این بحث‌ها تخصصی است و باید در جلسات علمی با اهل فن مطرح شده و نتیجه آن در اختیار دیگران قرار گیرد.

❖ نمونه‌ای از مغالطات دکتر سروش را بفرمایید.

یک نمونه از مغالطات ایشان در تبیین حقیقت وحی، خلط انگیزه و انگیزه است که به شدت به آن مبتلاست؛ ایشان می‌گویند: «چون انگیزه نزول وحی، حوادث تاریخی بوده خود وحی، به‌عنوان انگیزه و نتیجه آن انگیزه، تاریخی و مربوط به همان زمان می‌شود؛ یعنی چون حوادث تاریخی زمینه نزول وحی را فراهم کرده خود وحی هم تاریخی و زمانمند می‌شود و برای دیگران مفید نیست؛ اجازه بدهید با مثالی مغالطه ایشان را روشن کنم؛ جنگ جهانی دوم یک حادثه تاریخی بود و انگیزه شد تا عقلای عالم دور هم بنشینند و اعلامیه جهانی حقوق بشر را تصویب کنند. آیا اگر جنگ جهانی دوم تاریخی و گذراست نتیجه آن هم که به تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر انجامید لزوماً تاریخی و گذراست؟ هیچ تلازمی وجود ندارد؛ می‌تواند تاریخی باشد می‌تواند نباشد. یا فرض کنید جایی زلزله‌ای رخ می‌دهد و ساختمان‌ها خراب می‌شوند، آیا قانون منع ساخت و ساز بر روی گسل‌های زلزله هم که بعد از این زلزله تصویب می‌شود تاریخی و گذراست؟ درباره قرآن هم اگر فرض بگیریم که در پی حوادث تاریخی نازل شده، خداوند از این حادثه استفاده کرده و آموزه‌ای را الی الابد به بشر آموخته است؛ لذا وحی، تاریخی نیست. مسئله تشریح امامت که در بالا اشاره شد یکی از همین آموزه هاست.

حرف دیگری هم جناب دکتر سروش درباره پیامبر می زند که واقعاً در اوج بی انصافی است و دل انسان منصف از این همه جفا در حق پیامبر اسلام به درد می آید؛ او می گوید: «وحی، بحر وجود خدا بود که در کوزه کوچک وجود پیامبر ریخته شد و پیامبر به اندازه ظرفیت خودش توانست از این آب نصیب برد». سرتاپای این جمله، مغالطه است. اولاً کی گفته که وحی، دریای وجود خداست؟ اساساً وجود خدا با کسی شراکت ندارد. وحی، یکی از تجلیات وجود او در مرتبه فیض است. ثانیاً با چه استنادی وحی را به دریای وجود و پیامبر را به کوزه ای کوچک تشبیه می کنید؟ چه کسی این حرف را زده؟ اتفاقاً عرفا پیامبر ما را تجلی اعظم خدا می دانند که وحی بر او جلوه کرده است. پیامبر ما می فرماید: «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعَنِي فِيهَا مَلَكٌ مَقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ» (تفسیر الصافی؛ ج ۱، ص ۱۱۸): «من با خدای خودم اوقاتی دارم که در آن اوقات هیچ پیامبر و فرشته ای به وسعت وجودی من نمی رسد» یا می فرماید: «آدم و مَنْ دُونَهُ تَحْتَ لُؤَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ: تمام پیامبران در قیامت زیر پرچم من اند» (علم الیقین فیض، ص ۵). اینکه گفتیم جناب سروش به شدت در پیامبرشناسی و انسانشناسی مشکل دارد اینجاست. آخر در مقام تشبیه، یک انسان عادی هم در مقابل قرآن، کوزه ای کوچک نیست! /بوزید هم گفته: «اگر بگوییم پیامبر، مراد خدا را فهمیده، شرک است. قرآن پیام خدایی نامتناهی است بر پیامبری متناهی!» در این جمله هم همان مغالطه وجود دارد. مگر ما می گوییم پیامبر ما «ذات خدا» را فهمید که آن طرف نامتناهی و این سو متناهی است؟

مغالطه دیگر جناب سروش، «جازدن مطالب ظنی به جای مطالب قطعی» است؛ مثلاً در تفسیر آیه «يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصَّلْبِ وَالتَّرَائِبِ» (طارق: ۷): «از بین استخوان های

پشت و استخوان‌های سینه بیرون می‌آید». **سروش** به‌طور قطعی می‌گوید: «این آیه بر منشأ نطفه زن و مرد دلالت می‌کند و حال آنکه یافته‌های علمی امروز، جز این را می‌گوید؛ لذا این آیه باطل است!» حال آنکه این یک احتمال است و احتمال دیگر این است که ضمیر کلمه «یخرج» به انسان برمی‌گردد و نه منی. با این تفسیر، «بین صلب و ترائب بودن»، صفت جنین در رحم مادر است که این احتمال را ابن عطیه، نهصد و پنجاه سال پیش در تفسیرش مطرح کرده است. مغالطه دیگر ایشان، «تعمیم جزئی به کلی» است. اگر یک روحانی بر بالای منبر سخن نادرستی بزند آن را به کلّ روحانیت و نهایتاً به مذهب شیعه نسبت می‌دهد و همه را محکوم می‌کند.

#### ❖ جناب سروش، درباره امامت چه دیدگاهی دارند؟

آقای دکتر **سروش** کسی بود که **نهج البلاغه** امیرالمؤمنین علیه السلام را در رسانه شرح می‌داد. ایشان در همان کتاب **بسط تجربه نبوی** و در مقالات دیگر تصریح می‌کند که ولایت پیامبر بعد از ایشان به هیچ‌کسی منتقل نشده است. در مقاله ذاتی و عرضی، امامت را جزء عرضیات دین برمی‌شمرد. در تعریف عرضیات می‌گوید: می‌تواند به هر گونه‌ای باشد و تابع شرایط تاریخی است. یکی از این نومعتزلی‌ها وقتی عقل خودبنیاد را مطرح می‌کند می‌گوید: «گذشت آن زمانی که می‌گفتند فلان چیز درست است چون علی بن ابی طالب گفته است بلکه فلان چیز درست است چون عقل من می‌فهمد که درست است». این همان است که قبلاً عرض شد که اینها نوعاً تابع عقل خودبنیاد هستند؛ عقل نومعتزلی‌ها که **سروش** هم از این قبیله است، نوعاً عقل



خودبنیاد است. عقل خودبنیاد یعنی چه؟ ببینید ما هم می‌گوییم هر جا بین عقل قطعی ما و آیه قرآن تعارضی حاصل شد باید آیه را تأویل کنیم و معنای دیگری از آن اصطیاد کنیم یا اگر بین عقل قطعی و روایتی تعارض قطعی پیش آمد روایت را متهم کنیم، اما عقل خودبنیاد این نیست او می‌گوید: هر جا را من فهمیدم درست است و هر جا را نفهمیدم باید کنار گذاشت. گویی این عقل، خود را ملاک اعتبار و هست و نیست همه چیز می‌داند و همه قلمروها را در حوزه و قلمرو خود می‌انگارد؛ با این تعریف نوبت به تعارض هم نمی‌رسد. با ملاک قراردادن عقل خودبنیاد، بسیاری از آیات قرآن که مربوط به آینده انسان در عوالم بعد است مردود خواهد بود؛ چون عقل نمی‌تواند آنها را بفهمد این درحالی است که حتی گادامر هم می‌گوید: «اگر عقل من فهمید کسی از من بهتر می‌فهمد خودش حکم می‌کند که او را تبعیت کنم». اینجاست که خدمت جوانان می‌گویم که بی‌شک نتیجه پیروی از امثال سروش جداشدن از قرآن و عترت خواهد بود.

❖ وقتی به روشنفکران غربی می‌نگریم می‌بینیم که آنها در پی محکم کردن پایه‌های تمدن غربی آمده‌اند ولی روشنفکران اسلامی بعضاً آمده‌اند تا جامعه اسلامی را متزلزل کنند. علت این تفاوت را چطور می‌بینید؟

من جور دیگری این مسئله را می‌فهمم. روشنفکران غربی هم در ابتدا وحی و دین و کلیسا را تخریب کردند که از مارتین لوتر شروع شد، ولی این تخریب در آنجا تا حدودی قابل توجیه بود. دینی پر از خرافات با متولیان ظالم و کتابی تحریف شده وجود داشت. اشتباهی که روشنفکران

ما می‌کنند این است که همان نسخه غربی را می‌خواهند درباره اسلام پیاده کنند. مستحضرید که مدرنیسم ادامه فلسفه و دیانت غربی نیست، بلکه از فلسفه قرون وسطی و دین بریده شده است. فلسفه غرب و یونان، موضوع وجودشناسی را دنبال می‌کرد، اما اکنون به معرفت‌شناسی می‌پردازد. دین در جامعه غربی امری فردی شده و آقایان نواعترال هم دین را به همین سطح فرومی‌کاهند. روشنفکران دینی ما به خیال خود تلاش می‌کنند که ما را از مرحله اول دنیای غرب (قرون وسطی) خارج کرده و به مدرنیسم برسانند؛ تمام هم و غم روشنفکران دگراندیش گویا صرف مدرنیزه کردن اسلام و آموزه‌های دینی و جایگزینی مدرنیسم به جای اسلام است.

❖ **باتوجه به مطالبی که نقل شد نسبت ایشان با دیانت اسلامی چگونه است؟**

از آنچه گفته آمد واضح است که این فکر در واقع از دین بریده شده است و در یک دین ذهنی و خیالی که برای خود ساخته و قرن‌ها و فرسنگ‌ها با آنچه قرآن گفته فاصله دارد سیر می‌کند وقتی می‌گویند: اگر دین بخواهد بماند باید عرضیات را کنار بگذارد و اخیراً در کلام **مجتهد شبستری** آمد که اساساً تکلیفی در دین وجود ندارد و این تکالیف مانند اعمال شب قدر هستند که خواستی انجام بده نخواستی به جا نیاور! مستحضر هستید که این گفته‌ها چه نسبتی با دین پیدا می‌کند.

❖ **به‌عنوان آخرین سؤال، چه توصیه‌ای به دانشجویان و علاقه‌مندان به این**



## مباحث دارید تا در دام این افکار نیفتند؟

اولاً جریان‌شناسی لازم دارد. اینها یک فرد نیستند، بلکه یک جریان‌اند. نوعتزال در کل کشورهای اسلامی منتشر است و بیش از ۶۰ درصد کرسی‌های تدریس اسلام در دنیا در دست اینهاست. گمان نکنند هرکس از اسلام گفت اسلام شناس و از قرآن گفت قرآن شناس است؛ حتی برخی از اساتید علوم قرآنی دانشگاه‌های کشور خودمان از همین دسته‌اند. اساس کار، جریان‌شناسی است که مبانی فکری جریان‌ها را به انسان می‌دهد. ثانیاً ارتباط وثیق جوانان با اسلام شناسان واقعی است؛ نه هرکس عمامه به سر دارد. دین را از امثال شهید مطهری و مرحوم مصباح بگیرند و به پژوهشکده‌های مطرح حوزوی و دانشگاهی مراجعه کنند. زود حرف کسی را نپذیرند؛ چون ظاهر حرف‌های این نومعتزلی‌ها شیرین است، ولی وقتی با عالمی اسلام شناس بنشینند می‌فهمند که اینها مبنایی قوی ندارند.